

نقد روش شناختی رویکرد تاریخی قفاری در کتاب «أصول مذهب الشيعة عرض و نقد»

سید محمد حسینی^۱

چکیده

این پژوهش باهدف ارزیابی انتقادی روش تاریخی ناصر بن عبدالله قفاری در کتاب أصول مذهب الشيعة: عرض و نقد انجام شده است؛ اثری که با غلبه رویکرد کلامی - جدلی، بخش مهمی از استدلال‌های خود را بر داده‌های تاریخی استوار می‌سازد. باتکیه بر اصول معتبر روش‌شناسی تاریخ‌نگاری، شامل نقد سند و متن، پرهیز از پیش‌داوری، دقت در تحلیل، رعایت امانت در نقل و تفسیر، و التزام به مشهورات و مسلمات تاریخی، این مقاله نشان می‌دهد که کاربست تاریخ در اثر قفاری، از آسیب‌های ساختاری جدی رنج می‌برد. یافته‌ها حاکی است که نویسنده در موارد متعدد، با پیش‌فرض‌گرایی عقیدتی به‌گزینش منابع دست‌زده، بسیاری از گزارش‌ها را دچار تقطیع، تحریف معنایی و تدلیس نموده، و گاه با استناد به روایات ضعیف یا منابع غیرتاریخی، نتایج کلی و نادرستی را درباره‌ی خاص‌تگاه و تطور تشیع استخراج کرده است. علاوه بر این، در برخی موارد، تحلیل‌های وی با مسلمات تاریخ اسلام تعارض دارد یا مبتنی بر فهم نادرست از متون اصلی است. این پژوهش با ارائه شواهد تطبیقی تلاش می‌کند تصویری روشمند از آسیب‌های روش تاریخی قفاری به دست دهد و بر ضرورت تمایز میان رویکرد علمی و جدلی در مطالعات تاریخ تشیع تأکید کند.

واژگان کلیدی: القفاری، نقد روش تاریخی، مسلمات تاریخی، تحریف و تقطیع، کتاب أصول مذهب الشيعة.

۱. عضو هیئت علمی گروه تاریخ اسلام دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران؛ sm.hosseini2@urd.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۲/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۹/۲۶

مقدمه

شناخت و آگاهی نسبت به مسائل علمی برای درک هستی و فهم دقیق تر روابط موجود بین علل و عوامل، بدون شناخت روش و شیوه علمی صحیح به دست نمی آید. مفهوم روش شناسی که اغلب در مجموعه مباحث فلسفه علم جای می گیرد، یکی از مهم ترین مباحث در طرح مسائل حوزه علوم انسانی است که کمک شایانی به تحلیل و تبیین واقعی تر مسائل علوم می کند. روش شناسی^۱ که در لغت به معنی در پیش گرفتن راهی برای رسیدن به هدف و مقصودی با نظم و توالی خاص است (کاظمی، ۱۳۷۳، ص ۲۸-۲۹)، در حقیقت معنایی خود، فرایند عقلانی یا غیرعقلانی ذهن برای دستیابی به شناخت و یا توصیف واقعیت در جهت کشف مجهول و طی فرایند رسیدن از مجهول به معلوم است (ساروخانی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴). این فرایند می تواند مجموعه از راه ها، قواعد، فنون و... باشد که به واسطه آن، ذهن از یک مجهول به خارج و به محدوده علم وارد شود (همان).

در نتیجه باید روش شناسی را غیر از روش دانست؛ چراکه روش، مسیری است که محقق در مسیر علمی خود طی می کند، و روش شناسی دانش دیگری است که به شناخت آن مسیر می پردازد. به همین دلیل روش شناسی همواره یک دانش و علم درجه دوم است که در برابر علم درجه اول قرار دارد. علم درجه اول، علمی است که به یک واقعیت عینی طبیعی و یا انسانی می پردازد و علم درجه دوم، علمی است که موضوع آن، نفس واقعیت خارجی نیست؛ بلکه موضوع آن، علم و آگاهی بشری است؛ اعم از اینکه آن آگاهی، خود یک دانش و علم درجه اول و یا درجه دوم باشد. مفهوم روش شناسی تاریخی یا متدولوژی مطالعات تاریخی نیز به معنی شرایطی است که مورخ در آن بر اساس مجموعه ای از اصول و قوانین عمل می کند. این قوانین و اصول، برای رسیدن به هدف، کشف حقیقت و حل مسئله یا اثبات آن، ارائه نظر شایسته، داوری صحیح، تجزیه و تحلیل و ترکیب یافته ها است (شاکری، ۱۳۸۳، ص ۴۱-۴۷). از آنجا که ارزش گذاری پژوهش های تاریخی، مبتنی بر اعتبار و ارزش علمی آن است، بنابراین محقق برای رسیدن به چنین مهمی ناگزیر به رعایت اصول و قوانینی است که در آثار نویسندگان گذشته بدان توجه نمی شد. این اصول را روش تاریخ نگاری می نامند (قائم مقامی، ۱۳۵۸، ص ۹-۸). در

1. methodology

خصوص شاخصه‌های یک اثر تاریخی بر اساس اصول و قوانین، نویسندگان و صاحبان آثار در این حوزه، به دلیل اختلاف در مصادیق، شاخصه‌ها و معیارهای تحقیقی و تاریخی متنوعی را ارائه کرده‌اند. به تناسب ارتباط این بحث با پژوهش حاضر، نویسندگان به گونه‌ای مختصر به برخی از این اصول می‌پردازد تا با رعایت همین موارد بتواند به هدف اصلی این پژوهش، یعنی نقد و بررسی روش تاریخی قفقاری در کتاب اصول مذهب شیعه؛ عرض و نقد بپردازد.

بررسی آثار برخی از صاحب نظران و دانشمندان عرصه تاریخ، این نتیجه را به دست می‌دهد که مطالعه تاریخ لاجرم باید بر اساس روشی حساب شده و دقیق انجام پذیرد تا در نهایت به نتیجه‌ای درست و صحیح منجر شود. این امر، با مطالعه آثار و منابع موجود در این باره، به یک دسته‌بندی اجمالی در این زمینه منتهی می‌شود. برخی از نویسندگان، یکی از این اصول را آگاهی از مکتب‌ها و سنت‌های تاریخ‌نویسی، شناخت روش و هدف، تمییز تاریخ از اسطوره، نقد و ارزیابی اسناد و مدارک، دقت و احتیاط در تفسیر و تحلیل، و نقد و تفسیر معقول و منطقی می‌داند (زرین‌کوب، ۱۳۸۵، ص ۲۷، ۵۱-۵۲، ۷۱، ۱۱۰، ۱۳۸ و ۱۶۷). همچنین شارل ساماران،^۱ در بحث از روش‌های پژوهش در تاریخ، زمان‌سنجی، بررسی شواهد و مدارک به شیوه‌های علمی، و مطالعه و بررسی اسامی خاص را از جمله این اصول برشمرده است (ساماران، ۱۳۷۰، ص ۶۵، ۲۴۹ و ۲۸۷).

بررسی خصوصیت اسناد و مدارک، آگاهی از منابع و اسناد و مدارک، اهتمام به واقعیت و حقیقت، استفاده از روش قیاسی و تجزیه و تحلیل، جمع‌آوری مدارک، و مطالعه، بررسی، تحلیل و طبقه‌بندی آنها، پیوند تاریخ با قوانین زندگی اجتماعی و دیگر دانش‌ها به ویژه جامعه‌شناسی، فلسفه و مردم‌شناسی، از دیگر معیارها برای روش‌شناسی تاریخی است که در بحث چستی تاریخ بدان اشاره رفته است (بیروفی‌مان، ۱۳۶۰، ص ۹۷-۹۸، ۱۱۴، ۱۲۴ و ۱۴۳). این روش‌ها به همراه نکات مهم دیگری که از سوی اندیشمندان حوزه تاریخ مطرح شده است، در مجموع می‌تواند معیارها و روش‌های تحقیق در تاریخ باشد که نویسندگان این سطور با توجه به معیارهای فوق به عنوان چهارچوب نظری بحث و سایر نکات مهم که در ذیل بحث بدان پرداخته خواهد شد، تلاش می‌کند به بررسی روش تاریخی ناصر القفقاری در کتاب اصول مذهب شیعه؛ عرض و نقد بپردازد.

ازآنجاکه در سایر مطالعات مبتنی بر تاریخ، مانند مطالعات کلامی، محقق چاره‌ای جز گذر از مسیر داده‌های تاریخی برای رسیدن به فهم عمیق و دقیق از مسائل خویش ندارد، لذا برای دستیابی به چنین مهمی باید اصول و روش‌های مطالعه تاریخ را نیز بپذیرد. شاید بتوان این پیوند را چنین تبیین کرد که هرگاه پژوهشگر کلام با گزاره‌ای تاریخی روبه‌رو شود، صحت یا بطلان آن گزاره به طور مستقیم بر نتیجه‌گیری کلامی اثر می‌گذارد. به بیان دیگر، هر استدلال کلامی در مواردی متوقف بر گزارش‌های تاریخی معتبر است. در نتیجه، علاوه بر بهره‌مندی محقق از سایر ابزارهای مطالعاتی در کلام، مثل استقراء، قیاس و... باید از ابزار روش‌شناسی تاریخی نیز بهره‌مند شده باشد.

کتاب اصول مذهب الشیعه، در شمار مطالعات کلامی که باهدف بررسی و نقد مبانی کلامی و عقیدتی شیعه، به‌ویژه تشیع اثنی‌عشری، به‌وسیله ناصر بن عبدالله بن علی القفاری، از استادان وهابی دانشگاه محمد بن سعود ریاض، در سال ۱۴۱۴ق به‌عنوان رساله دوره دکتری وی تدوین شده است، تلاش می‌کند تا با بررسی منابع روایی و تاریخی شیعه و سنی، به ایراد شبهاتی علیه شیعه اثنی‌عشریه بپردازد و با تفکیک عقائد ائمه شیعه با شیعیان، این مذهب را یک فرقه انحرافی معرفی کند.

از این رو نویسنده کتاب با تأمل بر روایات و گزاره‌های تاریخی منقول در منابع شیعی و سنی، علاوه بر مطالعات حدیثی، از ابزار تاریخ نیز بهره برده است. با توجه به وجود چنین ابزاری در این اثر می‌توان آن را به‌عنوان اثری دارای مطالعات تاریخی معرفی نمود و از این گذرگاه علاوه بر روش‌شناسی، روش تاریخی آن را مورد بررسی و نقد قرار داد.

این کتاب از یک مقدمه نسبتاً طولانی و پنج باب تشکیل شده است. در مقدمه کتاب، ذیل بیان کلیاتی از مباحث، نظیر تعریف شیعه، خاستگاه و ریشه‌های تاریخی و فرق شیعی، به ارائه روش‌های بحث خویش اشاره نموده است. نویسنده کتاب با به‌کارگیری شیوه‌های گوناگون در طرح مباحث، ناگزیر از استفاده از روش‌های مطالعات تاریخی نیز شده است. پژوهش حاضر، در عین اشاره به نابسامانی‌های روش‌شناختی اثر قفاری، بر آن است تا روش تاریخی او را به صورت منقح و انتقادی، ارزیابی کند. این امر باتکیه بر مباحث آغازین و مقدماتی کتاب

و برخی دیگر از ادعاهای نویسنده در سایر ابواب و با توجه به این مسئله اصلی که قفقاری در کتاب خویش از چه روش تاریخی بهره برده است، مورد بررسی انتقادی قرار خواهد گرفت. با بررسی‌های انجام شده، مشخص گردید که عدم تطابق برخی از استنادها، نگاه پیش فرض دار و به نوعی سودجویانه نسبت به برخی گزارش‌ها، عدم استناد در برخی ادعاها، تقطیع یا تدلیس و بزرگ‌نمایی برخی گزارش‌ها، برداشت‌های هدف‌دار و... از جمله مواردی است که می‌توان از آنها به عنوان بخشی از روش‌های مورد استفاده قفقاری در برخورد با گزاره‌های تاریخی یاد کرد.

مرور پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که نقدهای انجام شده بر این کتاب، عمدتاً با رویکرد محتوایی، کلامی و حدیثی سامان یافته است. مقالاتی همچون: «اصول مذهب الشیعه در ترازوی نقد» (فصلنامه پژوهش‌های مهدوی، سال اول، شماره ۲، پاییز ۱۳۹۰)؛ «زمان و خاستگاه پیدایش تشیع؛ بررسی و نقد مدعای قفقاری» (فصلنامه شیعه‌پژوهی، دوره ۸ شماره ۲۲، شهریور ۱۴۰۱) و نیز «شیوه‌شناسی شبهه‌گری قفقاری در کتاب اصول مذهب الشیعه؛ مطالعه موردی استنادات به عیون اخبار الرضا (علیه السلام)» (فصلنامه فرهنگ رضوی، دوره ۱۱، شماره ۴۱، بهار ۱۴۰۲) و برخی نقدهای پراکنده دیگر، هرچند به ضعف‌های استنادی و تحلیلی قفقاری پرداخته‌اند، اما عمدتاً ناظر به فروعات بحث بوده و کمتر به ارزیابی منسجم ساختار روش‌شناختی او توجه کرده‌اند. همچنین مجموعه چندجلدی نقد اصول مذهب الشیعه اثر سید محمد حسینی قزوینی نیز با رویکردی کلامی و حدیثی به بازخوانی مدعیات قفقاری پرداخته است.

با این همه، این آثار، نقدی جامع از منظر روش تاریخی ارائه نکرده‌اند و تحلیل نظام‌مند مبانی و شیوه استناد تاریخی قفقاری همچنان مغفول مانده است. پژوهش حاضر باتکیه بر این خلأ می‌کوشد رویکرد تاریخی قفقاری را در چهارچوب معیارهای پذیرفته شده روش‌شناسی تاریخ‌نگاری بررسی کند و از این رهگذر، تصویری روشن از آسیب‌های ساختاری روش تاریخی او ارائه دهد. از این رو روش این پژوهش، نقد روش‌شناختی - تحلیلی در حوزه تاریخ‌نگاری اسلامی است. در این چهارچوب، تمرکز اصلی مقاله، نه بر داوری اعتقادی درباره نتایج قفقاری، بلکه بر بررسی شیوه مواجهه او با منابع تاریخی، نوع استدلال، و پیش‌فرض‌های مؤثر در تحلیل داده‌ها است. نقد حاضر، بر سه محور اساسی

تحلیل پیش فرض های کلامی و تاریخی مؤلف، سنجش سازگاری گزارش های ارائه شده با یکدیگر و با منابع هم دوره، و ارزیابی نسبت استنتاج های تاریخی با معیارهای پذیرفته شده در تاریخ نگاری اسلامی استوار است. بنابراین، مقاله حاضر صرفاً ناظر به اثبات یا رد نتایج نهایی او نیست و می کوشد تا به روش و منطق تحلیل تاریخی قفاری بپردازد.

روش تاریخی قفاری

اگرچه در نگاه نخست، رویکرد کلامی کتاب بیش از سایر ابعاد جلب توجه می کند، اما بررسی دقیق تر نشان می دهد که تحلیل های مؤلف به طور گسترده بر داده های تاریخی استوار است و تاریخ، ابزار اصلی استدلال او به شمار می آید. از این رو در این بخش، نخست توصیفی پدیدارشناسانه از شیوه به کارگیری تاریخ در اثر قفاری ارائه می شود تا زمینه نقد آن فراهم گردد. قفاری با اتکا به گزارش های مربوط به خاستگاه تشیع و رویدادهای پس از رحلت پیامبر، مدعیات خود را سامان داده است؛ اما از آنجا که نقل ساده داده های تاریخی، همواره در خدمت پیش فرض های او نیست، در موارد متعدد به تقطیع، تحریف، تدلیس و بازآرایی گزاره ها روی آورده است. بر این اساس در ادامه، با تطبیق استنادهای مؤلف با گزارش های موجود در منابع اصلی، شیوه تحلیل تاریخی و نحوه مواجهه او با داده های تاریخی بررسی می شود و تنها به مهم ترین موارد نقد پرداخته خواهد شد.

۱. بررسی پیش فرض های مؤثر در تحلیل تاریخی

نویسنده کتاب در آغاز اثر خویش با پرداختن به این نکته که بدعت ها پس از کشته شدن عثمان آغاز گردید (القفاری، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۶)، عملاً موضع خویش را نسبت به کل تحقیق پیش رو برای مخاطب معین نموده و با پیش داوری نسبت به مسئله و قبل از عرضه و ارائه اصول مذهب شیعه، آن را به بهانه بدعت، بدون بررسی منطقی رد کرده است. وجود چنین پیش فرض هایی سبب شده است تا نویسنده تمام تلاش خویش را برای یافتن شواهدی در راستای تأیید آن به کار ببندد و همین امر، سبب نادیده گرفتن شواهدی شده است که می تواند دیدگاه مخالف را تقویت کند.

از سوی دیگر، تحمیل پیش‌فرض‌ها سبب بروز آسیب‌های بعدی در روش به‌کارگیری گزارش تاریخی در این اثر شده است و آن دوگانگی در برخورد با متون و کتب روایی شیعه، نقل ناقص و نیز به‌رغم به‌کارگیری منابع پرشمار در مواردی که ادعای مهم‌تری مطرح می‌شود، استنادی صورت نمی‌گیرد.

در این کتاب تلاش شده است تا بر اساس چهارچوب نظری ابن‌تیمیه در کتاب منهج السنه، محتوای موردنظر را ارائه کند. ابن‌تیمیه با تدوین کتاب منهج السنه، آن را میراثی گرانبها برای وهابیت امروز معرفی نموده و عملاً چهارچوب فکری وهابیت معاصر را شکل داده است. تفکرات معنادار و هدفمند این فرد، سبب ایجاد پیش‌فرض در مطالعات نویسنده شده است. با وجود ادعای نویسنده مبنی بر ارائه و عرضه عقاید شیعی بر اساس امانت (همان، ص ۱۵)، نمی‌توان پذیرفت که این ادعای امانتداری، تحت الشعاع آرا و نظریات ابن‌تیمیه به‌عنوان پیش‌فرض مطالعات باشد. در نتیجه، همین امر سبب بروز تناقض‌گویی‌های متعددی در این کتاب شده است؛ به‌گونه‌ای که قبل از ورود به بحث، صرف فساد عقیده را دلیل بر عدم ارائه سایر ادله می‌داند و با استناد به جمله‌ای از ابن‌تیمیه معتقد است: «ارائه دیدگاه و نیز اندیشیدن در این مذهب باطل، برای روشن شدن فساد آن کافی است؛ زیرا تصور خوب و درست نیازی به دلیل ندارد...» (همان، به نقل از: ابن‌تیمیه، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۱۳۸).

بنابراین، این روش قفقاری که فراوانی آن در این اثر مشاهده می‌شود، به لحاظ روش‌شناسی تاریخی، قابل پذیرش نیست و درعین حال می‌توان با معیارهای نقد با چنین دیدگاه‌ها و آثاری مقابله نمود. برای نمونه، مؤلف کتاب با بهره‌مندی از کتاب منهج السنه ابن‌تیمیه در بحث خاستگاه تشیع، درصدد نفی وجود تشیع در صدر اسلام برآمده است. او با تمسک به نقل ابن‌تیمیه مدعی شده است که وجود شیعه در زمان پیامبر و در زمان خلفا قابل پذیرش نیست و این ادعای شیعیان، با گزارش‌های تاریخی همخوانی ندارد. وی در این راستا می‌گوید: «از جمله گزارش‌های تاریخی متواتر که نادرستی این دیدگاه و فاصله آن با واقعیت تاریخی را نشان می‌دهد این است که در عصر ابوبکر، عمر و عثمان، از موجودیتی به نام شیعه نشانی نیست» (القفقاری، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۶۶).

نقد: این در حالی است که در ادامه این سطور، نویسنده دچار تناقض‌گویی می‌شود و در اثبات مدعای خویش به نقل از کتاب اصل الشیعه کاشف الغطاء و الشیعه فی التاریخ محمد حسین عاملی، به دنبال مستندات خویش از منابع شیعی در عدم وجود شیعه در زمان خلفا می‌گردد، اما به این نکته توجه نکرده است که این کتاب‌ها نه تنها به عدم وجود تشیع اشاره نکرده‌اند، بلکه ضمن تأکید بر اصل حضور و وجود تشیع، دلیل عدم رونق آن را وجود جریان سیاسی قوی‌تر از آن و تحت الشعاع قرار گرفتن جریان تشیع دانسته و به دلیل وجود شرایط نامساعد و بازگشت جامعه به جاهلیت قبل از اسلام، قائل به توقف ظهور و بروز شیعه بوده‌اند نه عدم حضور آن.

شاید با کمی تأمل به متن مورد استناد قفاری بتوان بهتر به این نکته پی برد. کاشف الغطاء در اصل الشیعه و اصولها با ترسیم شرایط سیاسی و اجتماعی دوره پس از رحلت پیامبر ﷺ توضیح می‌دهد که کناره‌گیری ظاهری امام علی علیه السلام و پیروان او، نه از سر نفی اصل تشیع، بلکه در راستای مصلحت‌سنجی برای حفظ وحدت اسلامی صورت گرفته است. به بیان او، امام علی علیه السلام با مشاهده تلاش گسترده خلفای نخست در تثبیت حاکمیت اسلامی، گسترش فتوحات و جلوگیری از استبداد، بیعت را به منزله راهکاری موقتی برگزید و از پیگیری حق سیاسی خویش چشم‌پوشی ظاهری کرد تا جامعه نوپای اسلامی دچار تفرقه و بازگشت به وضعیت جاهلی نشود. در همین چهارچوب، کاشف الغطاء تصریح می‌کند که پیروان امام علی علیه السلام در این دوره، همچنان حول محور امامت حضور داشتند، اما به سبب شرایط سیاسی و اجتماعی، امکان بروز و ظهور مستقل نداشتند و تشیع در مرحله‌ای نه از عدم وجود، بلکه عدم امکان ظهور علنی قرار داشت (کاشف الغطاء، ۱۴۱۳، ص ۲۴۹).^۱ در تواتر تبیین، استناد قفاری به متن کاشف الغطاء برای نفی اصل وجود تشیع در دوره خلفا، با مضمون صریح این اثر سازگار نیست؛ زیرا آنچه کاشف الغطاء توضیح می‌دهد، تعلیق موقت کنش سیاسی و اجتماعی تشیع است، نه نفی حضور تاریخی آن. از این رو، نتیجه‌گیری قفاری

۱. «و حين رأى المتخلفين - أعني الخليفة الاول والثاني - بذلاً أقصى الجهد في نشر كلمة التوحيد و تجهيز الجنود و توسيع الفتوح و لم يستأثروا و لم يستبدوا، بايع و سالم، و أغضى عمایراه حقا له، محافظه على الاسلام أن تتصدع و وحدته، و تتفرق كلمته و يعود الناس الى جاهليتهم الاولى، و بقی للشيعة منضوين تحت جناحه و مستنيرين بمصباحه و لم يك للشيعة و التنشه يومئذ مجال للظهور»

به وضوح، مبتنی بر جابجایی مفهومی عدم ظهور با عدم وجود است که نشان دهنده نارسایی در انطباق متن منبع با مدعای تاریخی مطرح شده است.

در تطبیق این بخش از متن کاشف‌الغطاء با مدعای قفقاری، نه تنها تناقض‌گویی قفقاری آشکار می‌گردد؛ بلکه به گونه‌ای بی‌اخلاقی ادبی و علمی نیز برمی‌خوریم که با تحریف و به نوعی تغییر مفهوم مد نظر کاشف‌الغطاء، به دنبال القای مفاهیم خودساخته بر مخاطب بوده است.

۲. تناقض در ادعا

نویسنده در ارجاع خود به مسعودی و یعقوبی، ضمن نقلی از ابن حجر، گزارش‌های تاریخی این دورا به دلیل رافضی بودن آنها مردود دانسته و معتقد است: باید از روایات یعقوبی و مسعودی به دلیل تمایل آن دو به رافضی‌ها، به ویژه در مسائلی که موافق گرایش مذهبشان و نقل‌ها مختص به آنان است، حذر نمود. او به نقل قاضی ابوبکرین‌العربی در العواصم من القواصم می‌گوید: «غیر از طبری، به سخن هیچ مورخی گوش ندهید، در غیر این صورت، دچار مرگ سرخ و درد بزرگ خواهید شد» و در مورد مسعودی مورخ می‌گوید: «مبتدع و متقلب است» (القفقاری، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۷۰).

نقد: قفقاری با وجود این ادعا، دچار تناقض در روش شده است. وی در جای جای کتاب خویش، بیش از یازده ارجاع به مروج‌الذهب مسعودی و بیش از شش ارجاع به تاریخ یعقوبی داشته و در این ارجاع‌ها به دنبال گزارش‌هایی از این کتاب‌ها بوده است که مطابق میل و نظرش هستند. لذا در موارد متعدد، با نقل این گزارش‌ها، تلاشی مضاعف در رد و نقض تاریخ و عقاید شیعه داشته است.

۳. استناد ناسازگار با واقعیت‌های تاریخی

مؤلف در توصیف روش‌های به‌کارگرفته‌شده در این کتاب، به استفاده از مقارنه و مقایسه نصوص داخلی، یعنی منابع تفسیری، روایی، تاریخی و... با قید رعایت امانت در مقام نقل اشاره دارد و ادعا می‌کند که آنچه آورده است بر اساس گزارش‌های موجود در منابع شیعی

است (همان). اما در واقع با تورق اجمالی به این نتیجه می‌رسیم که تلاش نویسنده برای بهره‌گیری از آرا و نظریات اهل سنت و به‌ویژه ابن تیمه بیش از سایر منابعی بوده که ادعای استفاده از آنها را داشته است.

از آنجاکه هدف این مقاله، نقد روش‌های تاریخی به‌کاررفته در اثر فقاری است، ناگزیر باید خط سیر تاریخی کتاب دنبال شود. هرچند مؤلف تمرکز اصلی خود را بر مباحث کلامی قرار داده، اما در موارد متعدد، برای تأیید مدعاهای خویش، از گزارش‌ها و منابع تاریخی بهره گرفته است. با این حال، با وجود ادعای انصاف و استقرای تام در استفاده از منابع شیعی، نه این مدعا در تتبع منابع محقق شده و نه استنادهای تاریخی به‌کاررفته از انسجام و توفیق روشی برخوردار است.

الف) برای نمونه می‌توان به نحوه تبیین تعریف لغوی «شیعه» در این اثر اشاره کرد. مؤلف با ارجاع به منبع اصلی خود، منهاج السنه از ابن تیمیه، و نیز الشیعه و اهل البیت اثر احسان الهی ظهیر، گزارشی را به‌عنوان شاهد تاریخی نقل می‌کند تا مدعای از پیش تعیین شده خود را تقویت نماید. حال آنکه اتکا به منابع غیرتاریخی برای استخراج گزارش تاریخی، خود از کاستی‌های روش تدوین کتاب به‌شمار می‌آید.

در این چهارچوب، روایت منسوب به شریک بن عبدالله نقل شده است که در آن، «شیعه» به کسی اطلاق می‌شود که قائل به افضلیت ابوبکر و عمر باشد (همان، ص ۳۱-۳۲). این استناد، افزون بر اشکال منبع‌شناختی، در نحوه ارجاع به منابع شیعی نیز با تحریف مفهومی همراه است؛ زیرا روایت از زمینه جدلی و کلامی خود خارج شده و به‌عنوان گزارشی تاریخی و تعمیم‌پذیر در تعریف تشیع به‌کار گرفته شده است.

نقد: با مراجعه به کتاب تثبیت دلائل النبوه اثر قاضی عبدالجبار معتزلی و بررسی بافت پیش و پس روایت، روشن می‌شود که وی با نقل گزارشی از ابوالقاسم بلخی، نه در مقام اثبات افضلیت ابوبکر و عمر بر امام علی علیه السلام، بلکه درصدد تحلیل زمینه و چگونگی پیدایش چنین گزارش‌هایی بوده است؛ آن هم درحالی که خود ابوالقاسم بلخی بنا به تصریح قاضی عبدالجبار، قائل به افضلیت امام علی علیه السلام بوده است (قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۶۳).

به‌طورکلی، در مواردی که مؤلف برای تقویت مدعاهای کلامی خود، از داده‌های تاریخی بهره‌گرفته است، استنادها غالباً به‌واسطه تقطیع، تحریف یا انتخاب‌گزینشی گزارش‌ها از اعتبار افتاده است. افزون بر این، ارجاع‌های مکرر به اخبار نادر یا ضعیف در منابع شیعی، و طرح ادعاهایی ناسازگار با مشهورات تاریخی، از ویژگی‌های تکرارشونده اثر است که در ادامه، با ارائه نمونه‌های روشن، مبنای نقد ادعای استقرای تام مؤلف قرار خواهد گرفت.

ب) از دیگر موارد قابل تأمل، استناد مؤلف به گزارشی منسوب به عبدالملک جوینی در الإرشاد است که بر پایه آن تلاش می‌شود تصویری از اطاعت کامل و بی‌استثنای امام علی علیه السلام و یارانش از ابوبکر، از جمله بیعت علنی و مشارکت در جنگ با بنی حنیفه القا گردد (القفاری، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۷۰). نقد: این استناد هرچند به منبعی کهن ارجاع داده شده، اما از منظر تاریخی با اشکالات جدی مواجه است. بر اساس تصریحات منابع مورد قبول خود قفقاری، از جمله ابن تیمیه (ابن تیمیه، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۳۰۱) و محب‌الدین خطیب ذهبی در کتاب مختصر منهاج السنة (همان، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۵۴۰)، امام علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در جنگ‌های دوره خلافت اولیه، از جمله جنگ‌های رده مشارکت نداشته و حضور نظامی ایشان، به سه جنگ جمل، صفین و نهروان محدود بوده است. افزون بر این، گزارش بلاذری به نقل از ابن ابی‌الحدید نشان می‌دهد که ماجرای بنی حنیفه و اسارت خوله، نه از طریق مشارکت نظامی امام علی علیه السلام، بلکه در چهارچوب رخدادهای مستقل سپاهیان و اقدامات بعدی آن حضرت در مدینه قابل تبیین است (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۴۳-۲۴۶).

در نتیجه، چنین استنادهایی حتی با صرف‌نظر از ضعف‌های سندی احتمالی، در خوش‌بینانه‌ترین حالت، بیانگر کاستی در تتبع تاریخی و ناآگاهی از مباحث پذیرفته‌شده تاریخ اسلام در میان منابع اهل سنت است و نمی‌تواند به‌عنوان شاهی معتبر برای مدعای مورد نظر مؤلف تلقی شود.

ج) در بحث خاستگاه تشیع، مؤلف به‌طور مکرر بر این ادعا تکیه می‌کند که پیدایش اولیه تشیع به عبدالله بن سبأ بازمی‌گردد و گسترش آن محصول بدعت‌های وی بوده است. این دیدگاه که عمدتاً در آثار برخی مستشرقان صورت‌بندی شده است، در پژوهش‌های

متأخر، به مثابه شبهه‌ای کم‌اعتبار مورد بازنگری جدی قرار گرفته و پاسخ‌های مستدل آن در آثاری همچون الفتنة الكبرى (طه حسین، ۱۴۰۰، ص ۱۵۱-۱۵۲) و نیز کتاب عبدالله بن سبأ و اساطیر آخری نوشته علامه سید مرتضی عسکری ارائه شده است.

نقد: حداقل پاسخ به این اتهام تاریخی مکرراً می‌توان در قالب دو نکته اساسی صورت بندی کرد:

نخست آنکه مؤلف با تمرکز انحصاری بر گزارش‌های همسو با پیش فرض‌های خود و بی‌توجهی به سایر داده‌های موجود در آثار فرقه‌نگاران، تصویری یک‌سویه ارائه کرده است. این در حالی است که عبدالقاهر بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق، در موارد متعدد، فرقه منسوب به عبدالله بن سبأ را نه نماینده تشیع امامی، بلکه در زمره جریان‌های اهل غلو دانسته و صراحتاً آن را به رافضه نسبت داده است (بغدادی، ۱۴۰۸، ص ۱۶، ۲۲۳، ۲۲۵ و ۲۸۴).

دوم آنکه پذیرش گزارش‌های تاریخی، مستلزم رعایت معیارهای اعتبارسنجی است و صرف نقل یک گزارش در آثار مورخانی همچون طبری یا ذهبی، به تنهایی دال بر صحت آن نیست. در بررسی گزارش‌های مربوط به عبدالله بن سبأ که عمدتاً از سیف بن عمر نقل شده است، با مراجعه به منابع رجالی روشن می‌شود که این راوی به طور گسترده تضعیف شده و نقل او قابل اعتماد دانسته نشده است. از این رو، انتظار می‌رفت مؤلف در کنار استناد تاریخی، به ارزیابی رجالی ناقل روایت نیز توجه نماید و ادعای التزام به عدالت و انصاف را در مقام روش رعایت کند. برای روشن تر شدن استناد خلاف واقع مؤلف، برخی از آرای رجالیون درباره سیف بیان می‌شود:

یک - حدیث او (سیف) ضعیف و سست است (العقیلی، ۱۹۸۴، ج ۲، ص ۱۷۵).

دو - سیف، ضعیف، غیر قابل اعتماد و غیر امین است (النسائی، ۱۳۶۹، ص ۵۱).

سه - وی بی‌ارزش و بسیار دروغگو است (عسقلانی، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۹۵).

چهار - از هیچ‌یک از روایات وی تبعیت نمی‌شود (العقیلی، ۱۹۸۴، ج ۲، ص ۵۱).

پنج - وی احادیث را خراب کرده است و حدیث وی قابل اعتماد نیست (ابن ابی حاتم،

۱۳۷۱، ج ۷، ص ۱۳۶).

شش - بر اینکه او ضعیف بوده و حدیثش متروک است، اجماع و اتفاق وجود دارد (ذهبی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۲۵۵).

هفت - با وجود کثرت و اهمیت نقل روایات او درباره تاریخ، ولی چون او ضعیف است، لذا حدیثش را ترک کرده‌اند (عسقلانی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۳۴۴).

این اقوال، تنها بخشی از داوری‌های رجالی درباره سیف بن عمر است که نقش او در جعل و داستان‌پردازی روایات، تأثیری منفی بر نقل وقایع تاریخی بر جای گذاشته است. با این وصف، با توجه به ادعای مؤلف درباره تتبع گسترده در منابع شیعی و سنی و التزام به عدل و امانت در نقل، پرسش اصلی آن است که چگونه گزارش‌های راویانی که حتی از سوی علمای هم‌مسلك وی نیز تضعیف شده، مبنای استناد قرار داده و بر پایه آن، اتهام‌هایی کلان علیه تشیع مطرح کرده است؟

د) از دیگر کاستی‌های روشی این اثر، «بی‌توجهی به نقد درون‌متنی روایت‌ها»، به ویژه در ارزیابی راویان آنهاست. نمونه روشن این رویه، استناد مؤلف به گزارشی از منابع شیعی درباره سلمان فارسی است. قفقاری با نقل روایتی از رجال کشی مدعی می‌شود که شیعه در روایات خود، به اطلاق اوصاف فوق بشری بر دوازده امام عادت دارد و از این رهگذر، نزول وحی یا مشابه آن را برای سلمان فارسی و به طریق اولی، برای امام علی علیه السلام اثبات می‌کند (القفقاری، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۸۶). این در حالی است که در همان موضع از رجال کشی، روایت مزبور به صراحت مورد نقد قرار گرفته و راوی آن، نصر بن صباح بلخی، به عنوان راوی غالی معرفی شده است (کشی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۸). با این وجود، مؤلف بدون توجه به این ارزیابی رجالی و نقد همراه روایت، صرفاً به متن گزارش تمسک نموده و از آن نتیجه‌ای کلان و تعمیم‌پذیر در باب عقاید شیعه استنتاج کرده است؛ روشی که نمونه‌ای روشن از گزینش متنی و بی‌اعتنایی به مبانی علمی ارجاع در منابع حدیثی شیعه به شمار می‌آید.

۴. مخالفت با مسلمات تاریخی

مؤلف در مقدمه کتاب مدعی است که مسلمانان از آغاز تا زمان حیات عثمان، بر اساس دین حق و آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده بود، اعم از صحیح منقول و صریح معقول عمل می‌کردند و

تنها پس از قتل عثمان، فتنه و انحراف پدید آمد (الفقاری، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۵).
نقد: این ادعا در حالی مطرح می‌شود که بخش قابل توجهی از منابع معتبر تاریخی اهل سنت، پیش از قتل عثمان نیز به رخداد های تأثیرگذاری مانند تخلف از همراهی سپاه اسامه، اختلاف در مسئله جانشینی، جنگ های رده، تغییر در برخی رویه های دینی، و نابسامانی های گسترده در دوره عثمان اشاره کرده اند؛ رخداد هایی که زمینه نارضایتی عمومی و در نهایت قتل وی را فراهم ساخت. از این رو، با وجود چنین شواهدی در منابع تاریخی نخستین، این پرسش جدی مطرح می‌شود که چگونه می‌توان با ادعای استقرای تام و تسلط بر منابع شیعی و سنی، دوره پیش از قتل عثمان را به طور یک دست منطبق با دین پیامبر ﷺ ترسیم کرد؟ در ادامه، برای پرهیز از طولانی شدن بحث، تنها به ذکر برخی از مشهورات تاریخی بسنده خواهد شد که طی آن مشخص می‌شود که رخداد های پس از رحلت پیامبر ﷺ، به ویژه در جریان رده با این تصویر ارائه شده سازگار نیست.

۱-۴. کشتار مسلمانان به بهانه ارتداد

بسیاری از منابع تاریخی، علت نپرداختن زکات به زیاد بن لبید بیاضی، والی ابوبکر در میان حضرموتیان، را عدم پذیرش ابوبکر به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر می‌دانستند که محمد بن عمر واقدی و محمد بن جریر طبری گزارش هایی از این واقعه آورده اند (طبری، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۵۴۲ و واقدی، ۱۴۱۰، ص ۱۷۶-۱۷۸).
 شواهدی نیز وجود دارد که به یقین اثبات می‌کند بسیاری از کسانی که در جنگ های رده کشته شدند، نه مرتد بودند و نه حتی منکر اصل زکات؛ بلکه به علت به رسمیت نشناختن خلیفه، تنها از پرداختن زکات به شخص ابوبکر پرهیز می‌کردند. در همین زمینه، یعقوبی، مورخ مشهور، مطالبی بیان کرده است (یعقوبی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۱۲۸). همچنین ابن کثیر در البدایه و النهایه ذیل نقل گزارشی در این زمینه می‌گوید: «قبایل مختلف عرب گروه گروه وارد مدینه می‌شدند و به نماز اقرار می‌کردند، ولی از پرداختن زکات امتناع می‌ورزیدند و عده ای از آنها تنها از پرداختن زکات به شخص ابوبکر امتناع داشتند و بعضی از همان قبایل می‌گفتند: اطعنا رسول الله اذ كان بيننا فوا عجباً ما بال ملك ابى بكر» (ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۳۱۱).

نوبختی و سعدبن عبدالله اشعری نیز در آثار فرقه‌نگارانه خود، ذیل پرداختن به جنگ رده به صراحت آورده‌اند که «گروهی تنها از دادن زکات به ابوبکر ابا داشتند و می‌گفتند: آن را به ابوبکر نمی‌پردازیم و بین فقرا و نیازمندان خود تقسیم می‌کنیم تا زمانی که جانشین راستین پیامبر بر ما معلوم شود» (نوبختی، ۱۳۵۵، ص ۷).

۴-۲. قتل و هتک حرمت مالک بن نویره

در جریان جنگ‌های رده، قتل مالک بن نویره به دست خالد بن ولید، که به بهانه امتناع وی از پرداخت زکات و در چهارچوب سرکوب معترضان به خلافت ابوبکر رخ داد، به یکی از مناقشه‌برانگیزترین وقایع این دوره تبدیل شد. شدت خشونت این واقعه، همراه با رفتار خالد پس از قتل، موجب اعتراض آشکار جمعی از اصحاب، از جمله عمر بن خطاب و ابوقتیاده انصاری گردید. با این حال واکنش خلیفه اول نه در قالب اجرای حد، بلکه صرفاً به تذکر و منع موقت خالد از ادامه رفتار مشابه محدود شد. گزارش‌های تاریخی (یعقوبی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۱۳۱-۱۳۲ و طبری، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۷۸-۲۸۰) نشان می‌دهند که این شیوه مواجهه، پرسش‌های جدی درباره نسبت میان عمل سیاسی خلافت و التزام به موازین فقهی و اخلاقی منسوب به سیره نبوی برمی‌انگیزد. این واقعه، در کنار نمونه‌های مشابه، ناظر به وجود چالش‌های بنیادین در تطبیق ادعای التزام کامل به دین پیامبر با واقعیت‌های تاریخی دوره خلافت اولیه است؛ چالش‌هایی که تنها به عصر ابوبکر محدود نمی‌شود و در دوره‌های بعدی نیز استمرار می‌یابد. این دو نمونه، بخشی از موارد نقضی است که می‌توان بدان استناد کرد. این در حالی است که در دوره‌های دو خلیفه بعدی نیز به گواه منابع تاریخی، مسائل فراوانی به وقوع پیوسته است که ذکر همه این موارد در این مقال نمی‌گنجد.

۵. استناد به روایات ضعیف و استنباط عام از آن

از شیوه‌ها و روش‌های مطالعاتی قفاری در این اثر، اخذ به اضعف روایات و بسط عام آن است. این شیوه، چه در مقام برخورد با مباحث کلامی و چه در بهره‌مندی از گزارش‌های تاریخی رایج است. نمونه‌های فراوانی از این موارد در کتاب وی یافت می‌شود، اما در اینجا به ناچار به یک مورد می‌پردازیم.

قفاری در خصوص جریان عرضه کتاب کافی بر امام زمان عجل الله تعالی فرجه که در قالب تاریخ نیز می‌گنجد و نقل روایت «الکافی کاف لشیعتنا» تلاش نموده است تا با تمسک به یک نقل از محمدصادق صدر، از علمای معاصر نجف، این گونه به مخاطب القا کند که همه روایات کتاب کافی، مورد تأیید امام معصوم و مورد پذیرش عموم شیعیان بوده است. این در حالی است که غالب علمای شیعه، تلاش شیخ کلینی را جمع‌آوری روایات، بدون جرح و تعدیل آن می‌دانند. با همه بزرگی و شأن علمی کتاب و مؤلف که مورخانی همچون ابن‌اثیر نیز بدان اقرار نموده‌اند (سبحانی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۴۷۸)، در محتوای کتاب و نوع روایات آن، نظرات مختلفی بین علمای شیعه وجود دارد که قفاری بدون در نظر گرفتن سیر تاریخی اندیشه‌های عالمان شیعی در باره این کتاب، تنها با ذکر یک بخش از این نظرات، آن را به عموم شیعیان تعمیم داده است. آیت‌الله خویی (۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۱-۳۴) همانند شیخ طوسی (۱۳۶۳، ج ۳، ص ۲۶۱) با رد تأیید کلی روایات کتاب معتقد است هرچند کتاب کافی از کتب مرجع و معتمد بوده و مدار استنباط احکام است، ولی این بدان معنا نیست که احادیث آن به ارزیابی سندی نیازمند نباشند. البته این شیوه قفاری، از کلیدی‌ترین شیوه‌های وی در تدوین این کتاب علیه شیعه بوده است که با بررسی گزارش‌های مستند شده به منابع شیعی می‌توان بدان رسید.

۶. استناد به منابع غیرتاریخی و استنباط تاریخی از آنها

باتوجه به اینکه مبنای مؤلف در این کتاب بر این نکته نهاده شده است که سعی و جهد خویش را صرف اتهام علیه شیعه کند، به هرچه امکان دسترسی بدان وجود داشته و علیه شیعه بوده، بهره برده است. نویسنده تلاش می‌کند درباره تاریخ شیعه، از هر منبعی که همسو با مراد و میل نویسنده قلم زده است استفاده کند و از آن نتیجه تاریخی بگیرد. در این راستا، نویسنده از منابع مختلف معاصر و یا منابع کهن غیرتاریخی استفاده فراوانی کرده است که برای نمونه به چند مورد اشاره خواهد شد:

- منهاج السنه، در بحث تعریف تشیع، ص ۳۲؛ در بحث لفظ شیعه در سنت، ص ۳۷؛

در بحث پیدایش تشیع، ص ۶۶؛ در بحث خاستگاه تشیع، ص ۸۳؛

- تحفه اثنی عشریه، در بحث تعریف شیعه، ص ۳۲؛

- مختصر تحفه اثنی عشریه، در بحث خاستگاه تشیع، ص ۸۸؛
 - الشیعه و اهل بیت، در بحث افضلیت خلفا بر امام علی در تعریف تشیع، ص ۳۲؛
 - الوشیعه فی نقض عقائد الشیعه، در بحث پیدایش تشیع، ص ۶۷.
- و بسیاری دیگر از منابع که ذکر همه آن در این مقال نمی‌گنجد، از جمله نقایص این اثر بوده است.

۷. تقطیع گزارش و تغییر بافت دلالی منابع

یکی از آسیب‌های روشی قابل مشاهده در اثر قفاری، استفاده فراوان از تقطیع گزارش‌های تاریخی و بازخوانی‌گزینشی آنها در راستای مدعیات ازپیش‌تعریف شده است. در این شیوه، متن منبع غالباً به صورت جزئی و منفصل از بستر روایی و مقصود اصلی آن نقل می‌شود؛ امری که موجب تغییر قلمرو دلالت گزارش و استنتاج نتایجی فراتر از ظرفیت واقعی متن می‌گردد. این روش به ویژه در مواردی که گزارش‌های تاریخی واجد نکاتی در تأیید یا دست‌کم تبیین منصفانه سنت شیعی‌اند، نمود آشکارتری می‌یابد.

نمونه‌ای روشن از این روش را می‌توان در استناد قفاری به روایت منقول در رجال کشی درباره اختلاف در میان شیعیان مشاهده کرد. قفاری با تمرکز گزینشی بر بخشی از این روایت، آن را به عنوان شاهی بر کثرت فرقه‌ها و اختلاف ساختاری شیعه معرفی می‌کند. در گزارش ارائه شده از سوی وی، گفت‌وگویی میان یکی از شیعیان و امام صادق علیه السلام نقل می‌گردد که در آن، از چرایی اختلافات مورد نظر پرسش می‌شود و امام به وجود گرایش‌هایی برای تحریف حدیث و تأویل نادرست سخنان اهل بیت علیهم السلام اشاره می‌کند (القفاری، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۳۶۲).

نقد: توجه به متن کامل روایت در رجال کشی نشان می‌دهد که این گزارش در اصل ناظر به مسئله وثاقت راویان و معیار تشخیص روایت معتبر در شرایط بروز اختلاف نقل‌ها است، نه گزارشی تاریخی درباره شکل‌گیری فرقه‌های متعدد یا اختلاف عقیدتی بنیادین در تشیع. تمرکز قفاری بر بخشی از روایت، بدون اشاره به مقصود نهایی امام در ارجاع مخاطب به راویان موثق موجب شده است که کارکرد معرفتی روایت، به مدعایی تاریخی در باب تشتت ساختاری تشیع تبدیل شود؛ درحالی‌که چنین برداشتی با بافت کلی گزارش سازگاری ندارد.

روایت مورد استناد قفاری در رجال کشی وجود دارد، اما نه با دلالتی که وی از آن استخراج کرده است. با مراجعه مستقیم به متن رجال کشی و تطبیق آن با نحوه استناد قفاری روشن می‌شود که روایت به صورت کامل نقل نشده است و گزاره‌هایی از آن به گونه‌ای انتخاب شده‌اند که با مدعای نویسنده هم‌سوتر جلوه کنند؛ درحالی‌که بافت و مقصود اصلی روایت، ناظر به مسئله‌ای متفاوت است. در گزارش کامل رجال کشی، مفضل بن عمر نقل می‌کند که فیض بن مختار، در گفت‌وگویی با امام صادق علیه السلام، به اختلاف موجود در نقل احادیث میان برخی شیعیان کوفه اشاره می‌کند و از تردید خود در میان روایت‌های متعارض سخن می‌گوید. پاسخ امام صادق علیه السلام ناظر به این نکته است که برخی افراد به انگیزه‌های غیرالهی به تحریف و تأویل نادرست احادیث روی می‌آورند و در چنین شرایطی، امام برای رفع تردید، مخاطب را به ارجاع به راوی موثق هدایت می‌کند و با اشاره‌ای روشن، زراره بن أعین را به عنوان معیار اعتماد معرفی می‌نماید. (کشی، ۱۴۰۴، ص ۱۳۵-۱۳۶).^۱

از این منظر، روایت نه در مقام گزارش تاریخی درباره اختلاف ساختاری یا فرقه‌ای در تشیع، بلکه در چهارچوب ادبیات رجالی و حدیثی، ناظر به مسئله تشخیص روایت معتبر و وثاقت راویان در شرایط بروز اختلاف نقل‌ها است. در نتیجه، استناد قفاری به بخشی از این روایت و تعمیم آن به ادعای کثرت اختلافات بنیادین در تشیع، با دلالت کلی و مقصود اصلی متن رجال کشی سازگاری ندارد.

نمونه‌ای دیگر از تقطیع گزارش در اثر قفاری را می‌توان در نحوه استناد او به کتاب المواعظ و الاعتبار اثر مقریزی ذیل بحث تعداد فرقه‌های شیعه مشاهده کرد. قفاری با تمرکز بر بخشی از گزارش‌های نقل‌شده در این اثر می‌کوشد کثرت فرقه‌های شیعه را تا حد سیصد

۱. «محمد بن قولویه قال حدثني سعد بن عبد الله، قال حدثني محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر، قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يوماً ودخل عليه الفيض بن المختار، فذكر له آية من كتاب الله عز وجل تأولها أبو عبد الله عليه السلام فقال له الفيض جعلني الله فداك ما هذا الاختلاف الذي بين شيعتكم قال وای الاختلاف يا فيض فقال له الفيض إني لأجلس في حلقتهم بالكوفة فأكاد أشك في اختلافهم في حديثهم، حتى أرجع إلى المفضل بن عمر فيوقفني من ذلك على ما تستريح إليه نفسي ويطمئن إليه قلبي، فقال أبو عبد الله عليه السلام أجل هو كما ذكرت يا فيض إن الناس أولعوا بالكذب علينا إن الله افترض عليهم لأبيريدهم منهم غرة وإني أحدث أحدهم بالحديث فلا يخرج من عندي حتى يتأوله على غير تأويله، وذلك أنهم لا يطلبون بحديثنا ومحبنا ما عند الله وإنما يطلبون الدنيا، وكل يجب أن يدعى رأساً أنه ليس من عبد يرفع نفسه إلا وضعه الله و ما من عبد وضع نفسه إلا رفعه الله و شرفه، فإذا أردت بحديثنا فليكن بهذا المجلس وأومي إلى رجل من أصحابه فسألت أصحابنا عنه فقالوا زرارته بن أعين.»

فرقه برجسته سازد و آن را به عنوان یکی از شاخصه‌های متمایز تشیع معرفی کند (الفقاری، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۹۲).

نقد: عدد سیصد فرقه، حتی در منابع ملل و نحل، به سبب اختلاف‌های گسترده در شمارش فرق و نیز اطلاق گسترده عنوان کفر بر طیف‌های متنوع، عموماً گزارشی ناپایدار و محل تردید تلقی شده است (ابن حزم، ۱۴۰۲، ج ۳، ص ۱۳۸). بررسی دقیق‌تر متن مقریزی نشان می‌دهد که وی در الخطط، گزارش «سیصد فرقه» را نه به عنوان دیدگاه مختار خود، بلکه در قالب نقل قول از برخی اقوال مطرح می‌کند؛ درحالی‌که در ادامه تصریح می‌نماید که نظر مشهور، محدود بودن فرقه‌های رافضی به حدود بیست گروه است (مقریزی، ۱۹۸۷، ج ۲، ص ۳۵۱). از این رو اسناد فقاری صرفاً به بخش نخست گزارش و چشم‌پوشی از جمع‌بندی نهایی مؤلف موجب شده است که دیدگاهی حاشیه‌ای و کم‌اعتبار، جایگزین نظر ارجح و صریح مقریزی گردد و از آن، نتیجه‌ای کلی درباره میزان و ماهیت اختلاف در تشیع استنتاج شود.

۸. تحریف

نویسنده در بحث از خاستگاه تشیع و با تأکید بر ایرانی بودن آن، به طرح این ادعا می‌پردازد که نام «فاطمه» در میان ایرانیان، پیشینه‌ای قدسی داشته و همین امر در شکل‌گیری تشیع تأثیرگذار بوده است. وی برای اثبات این مدعا، به اثر مطهرین طاهر مقدسی استناد می‌کند و می‌نویسد: «نام فاطمه نزد ایرانیان نامی مقدس است؛ چراکه در تاریخ ایران قدیم دارای جایگاه و مقامی شایسته بوده است» (مقدسی، بی‌تا، ج ۴، ص ۳۱ و ج ۶، ص ۹۵).

نقد: با مراجعه مستقیم به متن مورد استناد در کتاب البدء و التاریخ روشن می‌شود که گزارش مقدسی، انطباقی با ادعای فوق ندارد. مقدسی در ذیل گزارش وقایع مربوط به دوره دعوت عباسیان، و در قالب شرح حوادث پس از قتل ابومسلم به این نکته اشاره می‌کند که از ابومسلم دختری به نام «فاطمه بنت ابی مسلم» بر جای ماند و پیروان فرقه خرمیه بر این باور بودند که مردی از نسل او قیام خواهد کرد و حکومت بنی عباس را برخواهد انداخت (همان). این گزارش به روشنی در چهارچوب بیان باورهای فرقه‌ای خرمیان و تحولات پس از قتل ابومسلم قرار دارد. بر این اساس، متن مقدسی نه ناظر به جایگاه فرهنگی یا تقدس نام

«فاطمه» در میان ایرانیان، بلکه گزارشگر اعتقادات خاص یک جریان مذهبی مشخص در بستر تاریخی معین است. در نتیجه، انتقال این گزارش از زمینه اصلی خود و بهره‌گیری از آن برای اثبات ادعای عام درباره تقدس نام فاطمه در فرهنگ ایرانی، از حیث روش استناد تاریخی، با دلالت و مقصود متن اصلی سازگار نیست.

قفاری در ادامه ادعای خود در رابطه با وجود اختلاف‌های فراوان در شیعه که تعداد آن را به سیصد فرقه دانسته است ادعا می‌کند که وجود چنین اختلافی، دلیل بر عدم وجود نص بر امامت در میان شیعیان است؛ چراکه اگر چنین بود، وجود اختلاف در امامت معنایی نداشت. او معتقد است که: توقف بر یکی از آنها یا انتظار او، یا رفتن به سوی یکی دیگر و قبول کردن امامت وی، باعث تنش و تضاد در فرع‌گذاری و نزاع و کشمکش شده است؛ لذا ابن‌خلدون پس از نقل اختلاف آنان در مورد تعیین ائمه می‌گوید: «این اختلاف سهمگین و بزرگ دلیل بر عدم وجود نص (در مورد امامت) است». یعنی دلالت می‌کند بر اینکه آنان در این ادعا که پیامبر ﷺ، علی علیه السلام و ائمه دیگر را برای خلافت تعیین و مشخص کرده است، هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای ندارند (قفاری، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۹۲). قفاری این ادعای خویش را مستند به کتاب *لباب المحصل* ابن‌خلدون دانسته است و بر پایه این استناد نتیجه دلخواه خود را می‌گیرد.

نقد: بررسی نحوه استناد قفاری به منابع تاریخی و کلامی نشان می‌دهد که مسئله، صرفاً به نحوه ارجاع به آثار شیعی محدود نمی‌شود؛ بلکه در مواردی حتی در استفاده از برخی منابع اهل سنت که در اصل کوشیده‌اند گزارشی نسبتاً توصیفی و محتاطانه ارائه دهند نیز جابجایی سطح بحث و تغییر قلمرو دلالت متن رخ داده است. نمونه روشن این مسئله را می‌توان در استناد وی به *لباب المحصل* (ابن‌خلدون، ۱۹۵۲، ص ۱۹۷) مشاهده کرد.

ابن‌خلدون در این اثر، ذیل بحث امامت و در مقام گزارش اختلاف دیدگاه‌ها درباره وضعیت امام دوازدهم، به اختلاف میان قائلان به امامت عسکری علیه السلام اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که برخی از آنان به حیات او باور داشته و برخی دیگر به وفات او قائل شده‌اند؛ اختلافی که به تعبیر او «... هذا الاختلاف العظيم يدل على عدم النص». بافت این گزارش به صراحت ناظر به بحث نص در تولد یا عدم تولد امام دوازدهم و پیامدهای کلامی آن در

میان گروهی از شیعیان است، نه بررسی اصل ادعای نص بر امامت امام علی علیه السلام در اندیشه شیعه. با این حال، قفقاری این گزاره را از زمینه اصلی خود خارج کرده و آن را در چهارچوب بحثی کاملاً متفاوت، یعنی انکار وجود نص بر امامت امام علی علیه السلام نزد شیعیان به کار گرفته است. این جابه‌جایی مفهومی، بدون تصریح به موضوع خاص مورد نظر ابن خلدون موجب شده است که دلالت متن منبع، فراتر از قلمرو واقعی آن تعمیم داده شود.

الگوی مشابهی در استناد قفقاری به کتاب المنیة و الأمل فی شرح کتاب الملل و النحل اثر احمد بن یحیی المرتضی دیده می‌شود. در این مورد نیز گزارش‌هایی که در اصل در مقام توصیف برخی اختلافات درون‌جریانی یا مناظرات کلامی محدود آمده‌اند، به گونه‌ای بازخوانی شده‌اند که نتیجه‌ای کلی درباره عدم وجود نص بر امامت در اندیشه شیعی از آنها استنباط شود؛ حال آنکه متن منبع، چنین دلالت فراگیری را بر نمی‌تابد. قفقاری می‌نویسد که احمد بن یحیی مرتضی (م ۸۴۰ق)، از بزرگان (زیدیه) زمان خود، اختلاف شیعیان بعد از مرگ هر امام در مورد امام بعدی را واضح‌ترین و روشن‌ترین دلیل بر باطل بودن ادعای منصوص بودن امامت به شمار آورده است.

نقد: آنچه احمد بن یحیی آورده، با نتیجه‌ای که قفقاری از آن استنباط کرده است، هم‌خوانی ندارد. گزارش المرتضی، ناظر به نقل روایتی تاریخی از یک مجادله لفظی محدود است که در آن واصل بن عطا پس از ورود به مدینه با امام صادق علیه السلام مواجه می‌شود و به سبب دعوت واصل به توبه، واکنش‌هایی از سوی زید بن علی نسبت به امام شکل می‌گیرد. در این گزارش، زید بن علی، امام صادق علیه السلام را به ایجاد افتراق در جامعه متهم می‌کند و این افتراق نیز نه بر پایه فقدان نص یا اختلاف نظری بنیادین در مسئله امامت، بلکه بر اساس انگیزه‌هایی چون حسد و تعارض‌های شخصی تفسیر می‌شود.

بدین ترتیب، گزارش احمد بن یحیی المرتضی اساساً در مقام توصیف یک مناظره گفتاری موردی و بازتاب برخی تنش‌های درون‌جریانی است و هیچ دلالتی بر نفی اصل نص بر امامت یا انکار مبنای اعتقادی تشیع ندارد. با این حال، قفقاری این روایت را به گونه‌ای بازخوانی کرده است که گویی مؤلف درصدد ارائه شاهی کلی بر اختلاف ساختاری رهبران

شیعه و عدم وجود نص بر امامت بوده است؛ حال آنکه چنین تعمیمی، از سطح و موضوع گزارش فراتر رفته و با بافت اصلی متن المرتضی سازگار نیست.

نتیجه‌گیری

کتاب اصول مذهب الشیعة که عبدالله ناصر القفاری آن را باتکیه بر چهارچوب نظری ابن تیمیه و با الهام از منهج السنه سامان داده و در سطح وسیعی از جهان اسلام برای مقابله با اندیشه شیعی رواج یافته است، در ظاهر اثری کلامی است، اما در بنیان خود، از مسیر تاریخ نیز عبور می‌کند. از آنجاکه نویسنده برای اثبات دعاوی خویش از گزارش‌های تاریخی مدد می‌گیرد، عملاً به الگوی خاصی از روش تاریخی ملتزم شده است؛ الگو و روشی که می‌توان آن را استخراج، بازشناسی و نقد کرد. این مقاله بر همین محور متمرکز بوده است و حاصل این بررسی را می‌توان در چند نکته بنیادین خلاصه کرد:

نخست آنکه قفاری در به‌کارگیری داده‌های تاریخی، برخوردی متعصبانه دارد و تاریخ صدر اسلام را نه به مثابه میدان تحقیق، بلکه به منزله عرصه‌ای برای تحقق پیش‌فرض‌های خود می‌نگرد. همین پیش‌داوری، او را در مواضع مختلف، به تناقض‌گویی در اسنادها کشانده و ارزش استدلال تاریخی اثر را کاهش داده است. هرچند مؤلف در مقدمه کتاب مدعی است که روش او مبتنی بر مقارنه نصوص و تطبیق گزارش‌های تفسیری، روایی و تاریخی با رعایت کامل امانت است، و اینکه هرچه می‌آورد از بطن منابع شیعی استخراج شده است، اما بررسی دقیق نشان می‌دهد که این ادعا با روش عملی او سازگار نیست. قفاری گزاره‌ها را بر اساس قرائت ابن تیمیه از تاریخ برمی‌گزیند و بنابراین بخش قابل‌توجهی از ادعاهای او مبتنی بر داده‌هایی است که یا خلاف واقع تاریخی‌اند یا با منابع معتبر ناسازگارند.

علاوه بر این، ادعای تتبع گسترده که نویسنده بارها بر آن تأکید می‌کند، در عمل نتیجه‌ای جز تکیه مکرر بر گزارش‌های ضعیف و غیرقابل‌اعتماد ندارد. او می‌کوشد با برجسته‌سازی این دسته از روایات، نتیجه‌ای از پیش ساخته را اثبات کند. از همین رو، اسنادهای او گاهی در تعارض آشکار با مشهورات و مسلمات تاریخی قرار می‌گیرد و نشان می‌دهد که انتخاب داده‌ها در این اثر، نه تابع قواعد تاریخ‌پژوهی، بلکه تابع غرض کلامی مؤلف است.

آسیب دیگری که در روش قفاری به طور برجسته دیده می‌شود، تقطیع، تحریف یا بازچینی گزینشی گزارش‌های تاریخی است؛ رفتاری که در تطبیق ارجاعات و مقایسه اصل منابع به وضوح آشکار می‌گردد و ضربه جدی به ارزش علمی کتاب وارد می‌کند. درحقیقت، مشکل روش شناختی این اثر، یک امر عرضی یا خطای پراکنده نیست؛ بلکه ریشه آن در پیش فرض‌های فکری نویسنده است. همین پیش فرض‌ها، چهارچوب انتخاب منابع، نوع نقل قول‌ها، شیوه استدلال و حتی هندسه تحلیل‌های تاریخی و کلامی او را تعیین کرده‌اند. به بیان دقیق‌تر، پیش فرض‌های قفاری نه تنها بر روش او سایه انداخته‌اند؛ بلکه منشأ اغلب لغزش‌ها و آسیب‌های اثر وی، از جمله انتخاب داده و نحوه نقل گرفته تا فهم، تحلیل و نتیجه‌گیری شده‌اند. از این رو می‌توان گفت که روش تاریخی در این کتاب، در نهایت، بازتاب همان بنیان‌های ذهنی است که نویسنده از ابتدا در پی اثبات آنها بوده است.

فهرست منابع

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله (۱۳۸۵ق)، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابراهیم ابوالفضل، قم: مکتبه آیة الله مرعشی نجفی.
۲. ابن ابی حاتم الرازی (۱۳۷۱ق)، الجرح و التعديل، بیروت: دار الامم.
۳. ابن تیمیة، احمد بن عبدالحلیم (۱۴۰۶ق)، منهاج السنة النبویه فی نقض کلام الشیعة و القدریة، تحقیق: محمد رشاد سالم، ریاض: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامیه.
۴. _____ (۱۴۱۳ق)، المنتقى من منهاج الاعتدال فی نقض کلام أهل الرفض و الإعتزال و هو مختصر منهاج السنة، ترجمه: محب الدین محمد بن احمد خطیب ذهبی، ریاض: الرئاسة العامة لادارات البحوث العلمیة و الإفتاء و الدعوة و الارشاد.
۵. _____ (۱۴۱۵ق)، مجموع الفتاوى لابن تیمیة، بی جا: دار المنار.
۶. ابن حزم أندلسی، ابو محمد علی بن احمد (۱۴۰۲ق)، الفصل فی الملل و الأهواء و النحل، تحقیق: محمد ابراهیم نصر، ریاض: شرکه مکتبات عکاظ.
۷. ابن خلدون، عبدالرحمان (۱۹۵۲م)، لباب المحصل، تطوان المغرب: معهد الحسن.
۸. ابن کثیر، اسماعیل (۱۴۰۷ق)، البدایه و النهایه، بیروت: دار الکفر.
۹. آ بیروفه ی مان (۱۳۶۰ش)، تاریخ چیست؟، ترجمه: محمد تقی زاده، بی جا: نشر جوان.
۱۰. بغدادی، عبدالقاهر (۱۴۰۸ق)، الفرق بین الفرق و بیان الفرقة ناجیه منهم، بیروت: دار الجیل.
۱۱. خویی، سید ابوالقاسم (۱۳۷۲ش)، معجم رجال الحدیث، قم: مرکز نشر الثقافه الاسلامیه.
۱۲. ذهبی، محمد بن احمد (۱۴۲۹ق)، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵ش)، تاریخ در ترازو، تهران: امیر کبیر.
۱۴. ساروخانی، باقر (۱۳۷۵ش)، روش های تحقیق در علوم اجتماعی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۵. ساماران، شارل (۱۳۷۰ش)، روش های پژوهش در تاریخ، ترجمه: گروه مترجمان، مشهد: آستان قدس رضوی.
۱۶. سبحانی، جعفر (۱۴۱۸ق)، موسوعه طبقات الفقهاء، قم: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع).
۱۷. شاکری، صدیقه (۱۳۸۳ش)، «روش شناسی علم تاریخ»، نامه جامعه، ش ۴، ص ۴۱-۴۷.
۱۸. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۳ق)، تاریخ طبری، بیروت: مؤسسه عزالدین.
۱۹. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۶۳ش)، استبصار، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۰. طه حسین (۱۴۰۰ق)، الفتنة الكبرى، قاهره: دار المعارف.
۲۱. عسقلانی، ابن حجر احمد بن علی (۱۴۲۱ق)، تقریب التهذیب، تحقیق: أبو الأشبال صغیر احمد شاغف الباکستانی، قاهره: دار العاصمه.
۲۲. _____ (بی تا)، تهذیب التهذیب، بیروت: دار صادر.
۲۳. العقیلی المکی، أبو جعفر محمد بن عمرو (۱۹۸۴م)، الضعفاء الکبیر، تحقیق: عبدالمعطی أمین قلعجی، بیروت: دار الکتب العلمیه.

۲۴. قاضی عبدالجبار بن احمد (۱۴۲۷ق)، تثبیت الدلائل النبوه، قاهره: دار المصطفی.
۲۵. قائم مقامی، جهانگیر (۱۳۵۸ش)، روش تحقیق در تاریخ نگاری، تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران.
۲۶. القفاری، ناصر بن عبدالله بن علی (۱۴۱۴ق)، أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية؛ عرض و نقد، ریاض: دار النشر.
۲۷. کاشف الغطاء، محمد حسین (۱۴۱۳ق)، اصل الشیعه و اصولها، بیروت: مؤسسه الاعلمی.
۲۸. کاظمی، علی اصغر (۱۳۷۴ش)، روش و بینش در سیاست، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
۲۹. کشی، محمد بن عمر (۱۴۰۴ق)، اختیار معرفه الرجال، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۳۰. مرتضی، احمد بن یحیی (۱۴۳۹ق)، باب ذکر المعتزله من کتاب المیه و الأمل شرح کتاب الملل و النحل، تحقیق: کامل محمد عویضه، قاهره: المكتبة الأزهرية للتراث.
۳۱. مقدسی، مطهر بن طاهر (بی تا)، البدء و التاريخ، قاهره: مكتبة الثقافیه الدینیہ.
۳۲. مقریزی، احمد بن علی (۱۹۸۷م)، المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار، قاهره: مكتبة الثقافیه الدینیہ.
۳۳. نسائی، أحمد بن شعيب بن علي الخراساني (۱۳۶۹ق)، الضعفاء والمتروكين، تحقیق: محمود إبراهيم زايد، حلب: دار الوعی.
۳۴. نوبختی، حسن بن موسی (۱۳۵۵ق)، فرق الشیعه، نجف: مرتضویه.
۳۵. واقدی، محمد بن عمر (۱۴۱۰ق)، الردّه، بیروت: دار الغرب الاسلامی.
۳۶. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۴۱۴ق)، تاریخ یعقوبی، قم: منشورات الرضی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی